

مسأله هویت ایرانی در ایران معاصر

دکتر اکبر اشرفی*

چکیده

هویت ایرانی در طول تاریخ با فراز و نشیب‌های گوناگونی مواجه بوده است که این امر مخصوصاً در صد سال اخیر چالش‌هایی را در حیات سیاسی این کشور به وجود آورده است. در این میان رویارویی با مدرنیته و شکل‌گیری لایه‌ای سوم در هویت ایرانی در کنار لایه‌های باستانی و اسلامی چالش فکری مذکور را تشدید کرده است به گونه‌ای که می‌توان تحولات سیاسی اجتماعی معاصر در ایران را نتیجه نحوه تعامل یا تقابل و تعارض لایه‌های هویتی فوق دانست و از همین منظر بزرگترین تحول سیاسی معاصر ایران یعنی انقلاب اسلامی را نیز مورد مطالعه قرار داد. این مقاله با چنین نگرشی به دنبال مطالعه هویت در ایران در یکصد ساله اخیر می‌باشد.

کلید واژه‌ها

هویت، هویت ایرانی، باستان‌گرایی، تجدد، تشیع، مشروطه خواهی، اسلام‌گرایی

* استادیار دانشکده علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز akbarashrafi@yahoo.com

مقدمه

هویت هر ملتی ریشه در تاریخ، باورها، ارزش‌ها، آداب و رسوم آن ملت دارد و همین امر نوع رفتار جمعی و شخصی افراد آن جامعه را با جهان اطراف و نیز با شهروندان درون یک اجتماع مشخص می‌کند. در این میان، فرهنگ و عناصر مؤثر در آن در هویت بخشی به معتقدان خود بسیار تعیین کننده بوده و آنها را از «دیگران» جدا کرده است.

پس از پیدایش رنسانس در غرب و گسترش عقیده انسان محوری در اروپا، مدرنیته و مظاهر آن به مثابه بستر هویت جدید در غرب، با ایجاد نگرش جدیدی نسبت به انسان و جهان و ترسیم رابطه‌ای تازه بین این دو، سودای ترسیم هویت مدرنی را به جای هویت قدیم در سر داشت. به همین منظور و در قدم اول نقش عناصر قدیم هویت بخش از جمله سنت‌ها و آداب اجتماعی مخصوص هر قوم و ملت در تعریف و هویت یابی انسان مدرن نفی گردید و مفاهیم تازه‌ای از قبیل ملیت، مرز جغرافیایی، زبان و غیره از عوامل هویت بخش به شمار رفت.

مفاهیم به وجود آمده از مدرنیته صرفاً محدود به غرب و اروپا نشد و به سایر کشورهای جهان نیز سرایت کرد. ایران معاصر نیز از این مسأله مستثنی نبوده و در سال‌های منتهی به انقلاب مشروطه در سال ۱۲۸۵ هجری شمسی از طرق مختلف مفاهیم مذکور وارد ایران گردید.

در حالی که قبل از آن مفاهیم هویت بخش در ایران به دو گفتمان حاصل از اندیشه ایران شهری (ایران باستان) و سپس سنت و فرهنگ اسلامی محدود بود به گونه‌ای که پس از ظهور اسلام و نفوذ آن در ایران این دو هویت ایرانی - اسلامی به نحو ظاهراً غیر متناقضی با هم ترکیب شده بودند. به این ترتیب پس از انقلاب مشروطه در ایران و در یکصد سال اخیر تاریخ این کشور، سه لایه فرهنگی هویت بخش همزمان حضور داشته‌اند که نحوه تعامل، تقابل و تعارض آنها با همدیگر، تفسیر کننده تحولات سیاسی اجتماعی ایران معاصر می‌باشد که در این نوشتار به تبیین آن پرداخته خواهد شد.

گفتار اول: مفهوم هویت

هویت در لغت به معنای متعددی به کار رفته است. در فرهنگ معین این اصطلاح به معنی «هستی، وجود، آن چه سبب شناسایی شخص باشد» (معین، جلد ۴: ۵۲۲۸). تعریف شده و در لغت‌نامه دهخدا هویت به معنای تشخیص دانسته شده است (دهخدا، جلد ۱۴: ۲۰۸۶۶). به این ترتیب هویت، آن

بخشی از عناصر اصلی شخصیت انسان است که به دنبال عینیت پیدا کردن آن، فرد قادر می‌شود موضع خود را در برخورد با جهان و دیگران و خویشتن مشخص نماید.

هویت از مفاهیم بین رشته‌ای در علوم اجتماعی است که سه رشته روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و سیاست را به یکدیگر پیوند می‌دهد. این مفهوم که در ابتدا در روان‌شناسی ظهور کرد، به عالم اجتماع و سیاست نیز راه یافت. نقطه آغاز آشنایی با مفهوم هویت، مفهوم خودشناسی است. این مفهوم به طور کلی به این موضوع می‌پردازد که یک شخصی با توجه به معانی متفاوتی که خود و دیگران به او می‌دهند، کیست (مرشدی زاد، ۱۳۸۰: ۸۶).

هویت اجتماعی در کلی‌ترین معنای خود به تعریف شخص از خویشتن در ارتباط با دیگران اشاره دارد. از سوی دیگر هویت یابی سیاسی به معنی احساس تعلق شخصی به گروهی خاص است و این در صورتی است که این هویت یابی بر رفتار سیاسی وی تأثیر بگذارد. بنابر این هویت مجموعه خصایل فردی و خصوصیات رفتاری است که براساس آن فرد در مقام عضوی از گروه اجتماعی شناخته و از دیگران متمایز می‌شود. هویت ملی یکی از انواع هویت جمعی است و به معنای احساس همبستگی با اجتماع بزرگ ملی و آگاهی از آن و احساس وفاداری به آن و فداکاری در راه آن است. هویت ملی مانند هویت فردی در کشاکش تصور ما از دیگران شکل می‌گیرد. بنابر این خود آگاهی از «هستی ما» با آگاهی از «هستی دیگران» همراه است. «ما» و «بیگانگان» دو روی یک سکه‌اند و یکی بدون دیگری بی‌معناست (اشرف، ۱۳۷۳: ص ۳۱۹).

گفتار دوم: لایه های هویت ایرانی

نحوه شناسایی خود و دیگران «هویت» فاعل شناسایی را تعیین می‌کند و این نوع نگاه به خود، بسته به این که در چه گفتمانی صورت پذیرد، متفاوت خواهد بود. در ایران معاصر سه گفتمان باستان-گرایی، اسلامی و تجدد گرایی غربی در پی تعریف‌های سه گانه ای از فرد و هویت ایرانی بوده‌اند.

براساس گفتمان باستان گرایی و در اندیشه سیاسی حاصل از آن، نظم مقدس و نظم الهی بر تمام وجوه زندگی فردی حاکمیت دارد. این اعتقاد منجر به حمایت از اندیشه سیاسی فره شاهی شد که در این نظام فکری، شاه شخصی مستبد نیست بلکه علی‌رغم این که همه قدرت در دست اوست، دارای فضایل خاصی است و حقیقت را می‌داند و لذا در این گفتمان، دین و سیاست با هم آمیخته است (رجایی، ۱۳۷۵: ۹۶). به دلیل همین اندیشه است که تجاوز نمودن از چارچوب تعیین شده در باور

عمومی عقوبتی عظیم دارد و خود شاه نیز از این قاعده مستثنا نیست و او نیز باید این قاعده را رعایت می‌کرد. بنابراین یک احساس درونی شاه را وادار می‌کرد که برای خود حدودی قایل باشد؛ اما در عین حال این اندیشه شمشیر دو دم قدرتمندی است به این معنی که اگر پادشاهی برای اعمال قدرت، از امکانات کافی برخوردار می‌شد و تصمیم می‌گرفت، می‌توانست خواست فردی خود را انجام دهد و اندیشه شاه آرمانی، بهترین توجیه خودکامگی او بود (همان: ۹۴). این نوع نگرش سیاسی در عمل هویت خاصی را به ایرانیان می‌داد و آنان را از ملل دیگر متمایز می‌ساخت و تا ظهور اسلام و گسترش آن در ایران مهمترین لایه فرهنگی و هویتی در ایران بوده است.

اسلام با معرفت‌شناسی، جهان‌بینی و انسان‌شناسی ایرانیان هم‌گونی‌های بسیاری داشت. ما بعد الطبیعه‌گرایی و اشرافی‌گری ایرانی در اسلام نیز مورد تأکید قرار گرفت و اسلام، جهانی متشکل از عرصه مادی و معنوی را ترسیم کرد که برای ایرانیان نا آشنا نبود. بنابراین علی‌رغم این که اسلام، بنیان فکری ایرانیان را دچار تحول اساسی نمود، اما در حوزه فرهنگ عمومی و آداب و رسوم بومی با تسامح مصلحانه برخورد کرد و تأثیری عمیق در اصلاح فرهنگ از خود بر جای گذاشت به طوری که باید از هویت تلفیقی در این حوزه یاد کرد که این امر با گسترش تشیع در ایران قدرت بیشتری گرفت (فوزی، ۱۳۸۴: ۱۰۱). مرجعیت در مکتب شیعه در واقع به نوعی استمرار امامت در عصر غیبت است که تا اندازه ممکن وظایف امام معصوم را بر عهده می‌گیرد. براساس این اعتقاد شیعی هر مسلمانی که نمی‌تواند احکام دینی خود را از طریق اجتهاد به دست آورد، براساس حکم عقل و شرع، بایستی از مجتهدی تقلید کند که دارای چنین توانایی است. این مسأله برای انسانها در امور غیر دینی آنها نیز همواره اتفاق می‌افتد و افراد برای حل مشکل زندگی خود به متخصصان امور مختلف رجوع کرده و از نظریات آنها تبعیت می‌کنند (طباطبایی، ۱۳۴۱: ۱۷). چنین نگرشی منجر به تشکیل هویت خاصی در بین مردم می‌شود و پشتوانه مردمی بسیار مستحکمی برای مرجع تقلید فراهم می‌کند تا از توانایی‌های اجتماعی و سیاسی قدرتمندی در کنار توانمندی‌های دینی برخوردار شود و در هنگام لزوم با اتکاء به نیروی حاصل از آن نسبت به رویدادهای سیاسی و اجتماعی عکس‌العمل متناسب نشان دهد. به این ترتیب لایه دوم هویتی ایرانیان از مکتب اسلام شیعی سیراب می‌شود که در تحولات سیاسی اجتماعی معاصر نیز تأثیرات فراوانی را بر جای گذاشته است.

با تولد انسان مدرن در عصر رنسانس، عصری تازه در تاریخ تمدن بشری به وجود آمد که خواهان تعریف جدیدی از هویت خود بود: «من مدرن به منزله فاعلی خود مختار ظهور کرد که دلیل وجودی

خود را در هستی خود جستجو می‌کرد و نه در اصول متعالی و ورای جامعه» (توحید فام، ۱۳۸۰: ۳). برخورد ایران با غرب پس از عصر رنسانس منجر به پیدایش لایه سوم در هویت ایرانیان شد. البته این برخورد در مرحله اول با بعد مادی تمدن غرب صورت گرفت که شروع آن با شکست ایران از روسیه در جنگ‌های روس و ایران بوده است. نتیجه این جنگ ایرانیان را به عقب ماندگی خود در برابر سلاح‌های پیشرفته روس‌ها واقف ساخت و حداقل نخبگان کشور را به فکر علت یابی و جستجوی راه حل انداخت که: «اخذ تمدن غربی بدون تصرف ایرانی» یکی از این راه حل‌های پیشنهادی و سمبل تعارض و تقابل لایه‌های تشکیل‌دهنده هویت ایرانی بوده است.

گفتار سوم: از انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی: تعارض و تقابل هویت‌ها در ایران

عصر آشنایی و رویارویی با «مدرنیته» آغاز دوره جدیدی در هویت ایرانیان است؛ چرا که تا آن زمان ایرانیان به ساختار خاصی از روابط اجتماعی و سیاسی عادت کرده بودند که ملغمه‌ای از لایه باستانی و لایه اسلامی هویت ایرانی بود و آشنایی با پدیده‌ای جدید منجر به ایجاد پرسش‌هایی درباره هویت خود شد.

نحوه مواجهه ایران با تمدن غرب، مهمترین پدیده فرهنگی تاریخ ایران پس از مواجهه آن با اسلام است. این ارتباط گرچه از عصر صفوی شروع شد، اما پایدار و مرتب نبود. در آغاز عصر قاجار، امپراتوری عثمانی میان ایران و اروپا حایل شد و ایرانیان را از آن چه در آن سوی مرزها می‌گذشت بی‌خبر گذاشت. از میان همسایگان ایران تنها روسیه نشانی از غرب داشت، گرچه انگلیس نیز به نوعی همسایه جنوبی ایران محسوب می‌شد (بهنام، ۱۳۷۵: ۱۹).

شروع جنگ‌های روسیه با ایران، نقطه آغاز روابط پیوسته ایران با غرب می‌باشد. شکست ایران در این جنگ‌ها و تحمیل قراردادهای گلستان و ترکمنچای به ایران، سیاستمداران و متفکران کشور را به فکر ریشه‌یابی آن و چاره‌جویی به منظور جلوگیری از تکرار آن در آینده واداشت که قدم اول در این راه، مقایسه ایران با وضعیت روسیه بود. نتیجه این مقایسه در نگاه نخستین ضعف ایران از لحاظ ادوات نظامی و شیوه نظامی‌گری بوده است. بنابراین ایجاد ارتش منظم در دستور کار دولت قرار گرفت و به دنبال آن اعزام دانشجویان به فرنگ به منظور آگاهی از «علوم» و «فنون» آغاز شد. تأسیس دارالفنون به سبک غربی و تدریس رشته‌های تحصیلی در آن بیانگر نگرانی‌های مؤسس آن است که در

صدد بوده است عقب ماندگی‌های فنی ایران را در مقایسه با کشورهای غربی با این اقدام خود جبران نماید:

«دارالفنون نخستین مدرسه بزرگ غیر دینی بود. در آن طب و تشریح و مهندسی و زبان خارجه تدریس می‌شد و اکثر استادانش خارجی بودند، از اتریش و فرانسه و جز آن‌ها. دویست شاگرد داشت و امیر می‌خواست که هر فنی در آن آموخته شود و طبقه‌ای برگزیده در آن تربیت بشوند که پیشگامان تجدد ایران باشند» (همان: ۳۱).

نهضت مشروطه با بروز زمینه‌های مختلف نظیر واگذاری امتیازات گوناگون به بیگانگان، ایجاد مدارس جدید، رواج روزنامه‌ها، افزایش آگاهی مردم، گرفتن وام از خارجی‌ها، تألم مردم از بلژیکی‌ها، چاپ کتاب‌های مختلف توسط ایرانیان خارج رفته (کسروی، ۱۳۴۰: ۴۵-۱۵). از یک سو و شرایط بین‌المللی مثل شکست روسیه از ژاپن و استبداد قاجارها (خاتمی، بی‌تا: ۱۴۰-۱۸). از سوی دیگر همراه بوده است. مجموعه این عوامل به خصوص شیوه استبدادی دولت در رفتار با مردم و گروه‌های اجتماعی مختلف منجر به برخی درخواست‌ها به‌ویژه «عدالت‌خانه» از سوی علما و ملت شد تا به وسیله آن از اعمال ظلم به افراد جامعه جلوگیری شود. کسروی در توجیه علت درخواست عدالت‌خانه از سوی علما می‌گوید گر چه در ایران آن روز عدلیه‌ای وجود داشت و وزارتخانه‌ای را هم به همین نام می‌خواندند، «گاهی نیز بیداد گرانی، از درباریان و دیگران پیدا شدند و دست به داری مردم باز کردند و در این هنگام بودی که نیاز به دادگاه افتادی و این در ایران نبود. این است که آقایان در میان درخواست‌های دیگر خود، بودن چنین اداره‌ای را هم می‌خواستند و آن را ضروری می‌شماردند» (کسروی، ۱۳۴۰: ۷۲). اما عین‌الدوله در برابر درخواست‌های علما و مردم مقاومت می‌کرد و شاه را هم از این امر بی‌اطلاع نگاه می‌داشت، تا این که تقابل بین مخالفان و دولت تداوم یافت و ماجراهای مختلف از جمله مهاجرت علمای تهران به حرم حضرت عبدالعظیم (ع)، کشته شدن سید عبدالحمید، ماجرای مسجد آدینه، مهاجرت علمای تهران به قم و پناه بردن تجار و عده‌ای از مردم به سفارت انگلیس در تهران روی داد و کم‌کم صدای «مشروطه خواهی» بلند شد و افتتاح دارالشوری به مثابه مهمترین درخواست مردم مطرح شد. مظفرالدین شاه پس از آگاهی از این امر فرمان مشروطه را صادر کرد تا براساس آن انتخابات مجلس و تدوین نظامنامه آن انجام گیرد (همان: ۱۲۰). بدین سان مشیرالدوله به جای عین‌الدوله نشست و با پذیرش درخواست‌های مردم - که با نظارت علما در قم انجام می‌گرفت (همان: ۱۱۹) مشروطه تحقق یافت.

وقوع انقلاب مشروطه در واقع نشان دهنده «نخستین مواجهه مستقیم فرهنگ سنتی - اسلامی و فرهنگ غربی در ایران جدید است.» (عنایت، ۱۳۷۲: ۲۸۵). پیش از پیروزی انقلاب مشروطه کوشش‌های چندی به منظور نوسازی ایران مطابق با الگوهای غربی انجام شده بود. این تلاش‌ها عمدتاً در مسیر و حوزه‌هایی قرار گرفته بود که مغایرت محسوسی با ارزش‌های مذهبی نداشت و آشکارا این ارزش‌ها را به معارضه فرا نخوانده بود؛ اما وقوع انقلاب مشروطه که نهضتی بی‌سابقه در ایران بود و گروه‌های وسیعی از همه طبقات اجتماعی را در بر می‌گرفت، منجر به بروز اختلاف در میان صاحبان ایدئولوژی‌های مختلف شده و موجبات شکاف فکری را در میان نخبگان مذهبی و سیاسی فراهم کرده بود.

بنابراین از یک طرف میان علما دو دستگی ایجاد شد، به گونه‌ای که عده‌ای خواستار مشروطه و عده‌ای دیگر خواهان مشروطه مشروعه شدند. کسروی به این اختلاف در بین شیخ فضل الله نوری، سید طباطبایی و سید بهبهانی به صراحت اشاره کرده است: «اینان مشروطه را پیش بردند، لیکن در اندیشه و آرزو یکی نمی‌بودند. دو سید راستی را مشروطه و قانون می‌خواستند، ولی حاجی شیخ‌فضل‌الله «رواج شریعت» را می‌طلبید و به یکبار از هم جدا می‌بودند.» (کسروی، ۱۳۴۰: ۲۸۶).

و از سوی دیگر بیشتر درباریان و طرفداران استبداد، دسته سوم را تشکیل می‌دادند که مخالف مشروطه بوده و حفظ وضع موجود را می‌خواستند. مشروعه خواهان در واقع هم مخالف استبداد بودند و هم با مشروطه مخالفت می‌کردند و «خط سومی را به نام حکومت اسلامیت و یا مشروعه تبلیغ و ترویج می‌کرده‌اند» (شکوری، ۱۳۷۱: ۸).

از میان سه نوع تفکر مذکور گروهی که خواستار حفظ وضع موجود بودند، در واقع استمرار نوع خاصی از هویت ایرانی را طلب می‌کردند که در آن هیچ نظام حقوقی مدونی وجود نداشته باشد و حاکم مطلق‌العنان، اراده‌ی خود را به هر نحوی که بخواهد بر «رعیت» خود تحمیل کند و از آنها نیز چیزی جز اطاعت خواسته نشود. این تفکر که در طول سده‌های طولانی سلطنت در ایران جریان داشته است با قلب اندیشه اساسی فره ایزدی به سوی حکومت فردی و استبدادی، خواهان استمرار همان نظام حکومتی در ایران بوده است؛ غافل از این که عمر چنین تفکری در عصر مشروطه به سر آمده بود و هم مشروطه خواهان و هم مشروعه خواهان با چنین تفکری مخالف بودند و اساساً انقلاب مشروطه برای فرو ریختن همان اندیشه شروع و استمرار یافته بود.

تفکر دوم متشکل از ایده‌های بازرگانان، علمای مشروطه خواه و روشنفکران بود. این تفکر گرچه از اهداف متنوعی برخوردار بود ولی همه آنها در خواستن مشروطه هم داستان بودند. یکی از مهمترین انگیزه‌های بازرگانان کوتاه کردن دست خارجی‌ها از اقتصاد کشور و ترویج تولیدات داخلی و تأسیس بانک ملی بود که از عصر قیام تنباکو شروع شده و در مشروطه تبلور یافته بود (اشرف، ۱۳۵۹: ۱۰۳). از سوی دیگر اندیشه لیبرالیسم به مفهوم عدم دخالت دولت در اقتصاد و آزادی مالکیت خصوصی که از سوی روشنفکران در حال گسترش بود، توجه بازرگانان را نیز به خود جلب می‌کرد. همچنین اندیشه ناسیونالیسم اقتصادی نیز با منافع بازرگانان متناسب بود (بشیریه، ۱۳۷۴: ۱۵۵). و نیز شدت یافتن عملکرد خودکامه حکومت قاجار موجب شد که بازرگانان از دولت به روحانیت شکایت کنند و خواستار تأسیس عدالتخانه شوند (همان: ۱۵۶). به این ترتیب بازرگانان از یک طرف با روشنفکران نزدیک بودند و از طرف دیگر با روحانیت پیوندی تاریخی داشته و از لحاظ فرهنگی دارای وجوه مشترک فراوان بودند. با وجود این که در گروه مشروطه خواهان هر سه نیروی روشنفکری، بازرگانان و علمای مشروطه خواه دارای هدف واحد بودند، ولی برداشت آنها از این هدف واحد، یکسان نبود. مخصوصاً علمای مشروطه خواه همچون آیت‌الله نائینی گرچه از مشروطه حمایت نمودند ولی معتقد بودند که ریشه آن در سنت اسلامی وجود دارد و بنابر این رجوع به اکثریت با نظارت مجتهدان شیعه را می‌توان از احادیث شیعی استخراج نمود (جمالزاده، ۱۳۷۷: ۱۸۲).

بنابراین به رغم همبازی سه گروه علمای دینی، روشنفکران و بازرگانان در به پیروزی رساندن مشروطیت، در عمل کامیابی از آن گروهی شد که با نوسازی غرب گرا بیشتر نزدیک بودند (آدمیت، بی‌تا: ۲۷). آدمیت در جای دیگر، این گروه کامیاب را «ترقی خواهان و مدافعان سیاست عقلی» می‌نامد (همان: ۴۲۳). که به دلیل آن تعلق، روشنفکری با حاکمیت ملت و پارلمانی ملی و قانون اساسی بر مشروطیت حاکم گردید (همان: ۱۷۰). حاکمیت یافتن این تفکر در عصر مشروطه در واقع به مفهوم غلبه پیدا کردن هويت ناشی از آموزه‌های تجدد - لایه سوم هويت ایرانی - بر دو لایه پیشین آن بود که خواست اصلی روشنفکران به شمار می‌رفت:

«روشنفکران اولیه ایران، نخستین نمایندگان اندیشه‌های نوین به ویژه اندیشه‌های لیبرالیسم، سکولاریسم و تجدد بودند. میرزا ملکم خان، میرزا فتحعلی آخوندزاده، میرزا حسین خان سپهسالار، میرزا صالح شیرازی، میرزا یوسف مستشار الدوله، شیخ احمد روحی و میرزا آقا خان کرمانی را باید از پیشروان جنبش روشنفکری ایران به شمار آورد. از خواست عمده این روشنفکران تجدد هويت و

سنت‌های ملی ایرانی، منع دخالت روحانیون در سیاست، وضع نظام قانون اساسی جدید به شیوه اروپا، تأسیس نهادهای سیاسی جدید براساس حاکمیت ملی و ایجاد مبانی دولت مدرن بود ... روشنفکران به‌منظور پیشبرد اهداف خود درصدد جلب نظر علمای دینی بر آمدند و جوهر آرمان‌های خود را اسلامی خواندند» (بشیریه، ۱۳۷۴: ۷۲۵).

به این ترتیب روشنفکران - که پیروز واقعی در انقلاب مشروطه محسوب می‌شدند - خواستار جدایی نهاد مذهب از سیاست بودند و برای رسیدن به اهداف واقعی خود از علمای دینی نیز به مثابه ابزار بسیج مردم استفاده کردند و به دلیل نیاز خود به علما و روحانیون سعی کردند که تعارضات خواسته‌های خود با خواسته‌های علما را پنهان سازند؛ چرا که در غیر این صورت می‌دانستند که از حمایت بی دریغ علما محروم می‌شدند و در نتیجه مردم را نیز از دست می‌دادند. ولی گروه پیروز پس از رسیدن رسیدن به اهداف خود تلاش نمود اندک اندک رقبای سنتی خود را کنار بزنند، چرا که مبانی اعتقادی آنها را با مبانی فکری خود - مشروطیت، دنیویت و ناسیونالیسم - در یک راستا نمی‌دید و برای کنار زدن مخالفان خود هر از گاهی با نیروهای مختلف علیه نیرویی دیگر همدست می‌شد تا در نهایت بتواند جامعه ایرانی را به سمت هویت مطلوب خود رهنمون سازد که این هویت مطلوب نیز چیزی جز حاکمیت مقوله‌های فرهنگی برگرفته از تجدد نبوده است. از نتایج چنین نگرشی به هویت ایرانی، لزوم دست کشیدن از تمام داشته‌های خود تحت عنوان سنت بود که برای «اخذ کامل تمدن غربی بدون تصرف ایرانی» حیاتی می‌نمود.

مشروع خواهان به رهبری شیخ فضل الله نوری از علمایی بودند که هدف نهایی آنها حاکمیت آموزه‌های دینی بر روابط سیاسی و اجتماعی کشور مخصوصاً در هنگام حذف قانونگذاری بوده است. به نظر می‌رسد که این طیف فکری به تعارض ذاتی مبانی فکری مشروطه خواهی با آموزه‌ها و اصول اسلامی آگاه بوده‌اند. چنین امری به روشنی از استدلال‌های آنها در مخالفت با آن به چشم می‌خورد؛ چرا که نگرانی اصلی مشروع خواهان، حفظ اسلام بود و به همین منظور وظایف مجلس را در واقع قانونی کردن اصول و احکام اسلامی می‌دانستند و لذا قانونی را که در برابر قانون اسلامی نوشته شود، نامشروع و بدعت تلقی می‌کردند. به این ترتیب شیخ فضل الله نوری که خود در پیروزی انقلاب مشروطه و تأسیس مجلس نقش اساسی داشته است، مخالف مجلس نبوده است بلکه: «اشکال شیخ به مجلس یک اشکال مصداقی بوده است نه این که در نظریه با مجلس مخالف باشد. چنان چه می‌گوید: ایها الناس! من به هیچ وجه منکر مجلس شورای ملی نیستم؛ بلکه مدخلیت خود را در تأسیس این

اساس بیش از همه کس می‌دانم. زیرا که علمای بزرگ ما که مجاور عتبات عالیات و سایر ممالک هستند هیچ یک همراه نبودند و همه را بنا اقامه دلایل و براهین من همراه کردم» (حسینیان، ۱۳۸۲:۳۰۰). مخالفت شیخ فضل الله با مشروطه خواهان در هنگام تدوین قانون اساسی ظهور پیدا کرد که دلیل اصلی آن نیز تلاش مشروطه خواهان برای حاکمیت یافتن آموزه‌های ناشی از لیبرالیسم در اصول قانون اساسی از قبیل آزادی و مساوات و دیگر مفاهیم آن به طور مطلق بود که شیخ فضل الله لزوم حاکمیت آموزه‌های اسلامی را بر قانون تأکید می‌کرد و مفاهیم مذکور را در چارچوب احکام اسلامی مقبول می‌دانست به همین دلیل نیز اصل «نظارت هیاتی از مجتهدین منتخب مراجع تقلید» را برای اضافه شدن به اصول قانون اساسی پیشنهاد کرد. ولی مشروطه خواهان پیشنهاد وی را با تغییرات اساسی در نحوه انتخاب مجتهدین در متمم قانون اساسی وارد کردند و در نهایت قانون اساسی را نزدیک به آموزه‌های تجدد غربی به تصویب رساندند و شیخ فضل الله نوری را به اعدام محکوم کرده، به همراه سایر مخالفان خود از سر راه خود برداشتند (همان: ۳۰۵). هویت مطلوب مشروطه خواهان از نگرش شیعه به وضعیت سیاسی اجتماعی عصر غیبت نشأت می‌گرفت که در آن محور تمام امور سیاسی و اجتماعی خداوند خالق جهان است و در هنگام غیبت امام معصوم (ع) عالمان عادل با مراجعه مردم به آنها سررشته امور را در دست می‌گیرند و هویتی مستقل از مکاتب دیگر برای خود تأسیس می‌کنند.

به این ترتیب سه هویت باستان گرایی، مشروطه خواهی و اسلام گرایی (مشروطه طلبی) در ایران معاصر جلوه کردند که نحوه تعامل و تعارض آنها منشأ پیدایش تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در یکصد سال اخیر بوده است. پس از استقرار مشروطه و گذشت سال‌های اولیه آن در نهایت سلسله پهلوی با تلاش رضاشاه و به دست مجلس پنجم مشروطه تأسیس گردید که گرایش عمده آن به لحاظ هویت بخشی به جامعه ایرانی تقلید از ظاهر تمدن غربی به همراه بازگشت به شکوه استبداد ایرانی بوده است. در این مسیر البته رضاشاه را عده‌ای از روشنفکران نیز همراهی کردند. در عصر وی تحولات هویتی مهمی به وجود آمد که خلاصه همه آنها را می‌توان در زیر سوال رفتن هر آن چه به «سنت دینی» مربوط می‌شد دانست. اوج مبارزه با مذهب در عصر رضا شاه را می‌توان در کشف حجاب و مبارزه با مظاهر دینی و تلاش برای القای هویتی تازه با استفاده از نهادهای تازه تأسیس هم چون سازمان پرورش افکار (دریگی، ۱۳۸۲: اغلب صفحات). دانست. در عصر وی حتی همان اصل دوم متمم قانون اساسی که با تلاش شیخ فضل الله نوری هر چند به صورتی اصلاح شده به تصویب

رسیده بود، اجرا نگردید و در عمل از تجلی هویت اسلامی در جامعه ایرانی جلوگیری شد و با سخت گیری نسبت به عالمان و حوزه های دینی عملاً نقش اجتماعی و سیاسی دین و متولیان دینی نادیده گرفته شد (حسام، ۱۳۸۱: اغلب صفحات). به این ترتیب در این عصر نوعی مهندسی فرهنگی صورت گرفت که احیای مظاهر باستانی و گسترش ظواهر مدرنیته در ایران به همراه تحمیلی دانستن آموزه های اسلامی از اهداف آن به شمار می رفت: «اسلام در گفتمان پهلوی به مثابه پدیده ای تحمیلی به سرزمین کوروش و داریوش و سرزمین هخامنشیان و ساسانیان به شمار می رفت. عناصر گفتمان اسلامی به مثابه عناصری ویرانگر، غیرطبیعی، خطرناک و تهدیدزا تعریف می شدند که ضرورت استراتژی نظارت و کنترل مستمر را ایجاب می کردند» (رهبری، ۱۳۸۰: ۶۸).

با عزل رضاشاه از سلطنت در سال ۱۳۲۰ و تبعید وی از کشور، دستجات مختلف فکری و فرهنگی به دلیل خلاء ناشی از حذف یک دیکتاتور مستبد، در ایران به وجود آمدند که یکی از این جریان های فکری و هویت بخش در پی احیای مظاهر مذهبی در کشور بود که در آن ایدئولوژی باستان گرا و ضد مذهب پهلوی به مبارزه فرا خوانده شد و به عنوان حاکمیت هویت بیگانه، غیر خودی و غرب گرا مردود دانسته شد که در نهایت این مبارزه به شکل گیری انقلاب اسلامی و تأسیس یک نظام سیاسی جدید با عنوان «جمهوری اسلامی» به جای نظام سلطنتی منجر شد.

گرچه این جریان فکری از سوی گروه ها و افراد مختلف اسلام گرا پشتیبانی می شد، ولی امام خمینی (ره) مخصوصاً از سال ۱۳۴۰ و وفات آیت الله بروجردی مهمترین رهبر این گفتمان محسوب می شد. نگارش کتاب کشف الاسرار از سوی ایشان در پی تبعید رضاشاه از ایران دغدغه های احیای مجدد مذهب در ایران از سوی این گفتمان را نشان داد. آن گاه که محمد رضا شاه پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و مخصوصاً پس از فقدان یک مرجعیت تقلید مقتدر در دهه ۱۳۴۰ به فکر استمرار اقدامات پدرش افتاده بود و تلاش می کرد که مجدداً هویتی مبتنی بر باستان گرایی به همراه غرب گرایی را در ایران گسترش دهد، با مقاومت شدید گفتمان اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) مواجه شد.

نگرش امام خمینی (ره) به هویت ایرانی برخاسته از جهان بینی تشیع بوده که با پذیرش بخش های مقبول فرهنگ ملی همراه بوده است. به گونه ای که از نظر ایشان ملی گرایی صحیح تعارضی با اسلام ندارد و لذا هم می توان مصالح ملت را دنبال کرد و هم به تعالیم اسلام پایبند بود. روح چنین دیدگاهی تکیه بر استقلال ایران با اجرای تعالیم تشیع است که از این رهگذر می توان هویت صحیح ایرانی -

اسلامی را به دست آورد و از گم گشتگی و بی هویتی نجات یافت: «هیچ ملتی نمی تواند استقلال پیدا کند الا این که خودش را بفهمد. مادامی که خودشان را گم کردند و دیگران را به جای خود نشانند، استقلال نمی توانند پیدا کنند این گمشده خودتان را پیدا کنید، گمشده شما خودتان هستید، شرق خود را گم کرده و شرق باید خودش را پیدا کند» (امام خمینی (ره)، جلد ۱۱، ۱۳۶۵: ۱۸۵).

به این ترتیب یکی از تلاش های امام خمینی (ره) تبیین قاعده ای کلی به منظور بازیابی هویت اصیل ایرانی بوده است که کسب استقلال از غرب و قبله قرار ندادن آن عمده ترین راه می باشد: «هر قصه ای که پیش آید قبله شان غرب است» (همان، جلد ۹: ۱۰). از دیدگاه ایشان حرکت به سمت غرب، به از دست دادن هویت اصیل خود و خروج از صراط مستقیم تبیین شده از منظر اسلام منجر می شود. لذا استقلال از غرب و شرق و پی ریزی یک نظام سیاسی مبتنی بر نه شرقی و نه غربی از آموزه های مهم گفتمان شیعی مورد نظر امام خمینی است. اصطلاح های به کار رفته در کلام و بیان ایشان، نشان دهنده توجه کامل ایشان به مفاهیم فرهنگ اسلامی و تلاش برای احیای هویت مبتنی بر آموزه های شیعی در برابر فرهنگ های مهاجم غربی و شرقی می باشد. در چنین گفتمانی دین محور امور قرار می گیرد و در آن دو راهی های متضاد از قبیل حق و باطل، سیل الله و سیل طاغوت، صراط مستقیم و راه مغضوبین و ضالین و غیره قابل تشخیص هستند. هر کدام از این دو راهی ها رهروان خاص خود را دارند به گونه ای که عامل تعیین کننده در شناسایی و جذب همراهان، اصل هویت و اشتراک در راه است. از این رو اهمیت «راه» و صراط از «همراه» مهمتر می باشد. از سوی دیگر این راه خدا و صراط مستقیم «باید به صورت دسته جمعی و کاروانی طی شود و اکثریتی قابل توجه، خود را در کاروانی به نام مؤمنان فی سبیل الله هویت شناسی و هویت یابی کنند. در واقع کاروان نماد احساس هویت واحد رهروان آن است بدون وحدت و اجتماع ملت در راه خدا و بدون همراهی اکثریت، هیچ کاری نمی توان کرد. اعتماد و اتکای به مردم مسلمان از محکومات اندیشه سیاسی امام خمینی برای رفتن در راه خداست. اندیشه پیمودن و سیر و سلوک سیاسی راه خدا بی مردم، بذرافشانی در هواست (برزگر، ۱۳۷۹: ۱۴۷).

بر مبنای اندیشه ارائه شده از سوی امام خمینی (ره) هویت هایی مانند هویت قومی، نفی نمی شود، بلکه از آن به عنوان مرحله ای آغازین و گذرگاه یاد می شود و نه توقفگاه؛ «زیرا کمال هویت انسانی در آن است که فرد با طی مراحل رشد به هویتی بالاتر یعنی هویت ملی - اسلامی و هویت دینی دست یابد» (همان: ۱۴۲).

در این نگرش رابطه تعاملی بین اسلام و ایران برقرار می‌گردد و امام خمینی ملی‌گرایی غیر متعارض با اسلام را تأیید می‌کند و صرفاً با وجهی از ناسیونالیسم ایرانی که برای حذف اسلام تلاش نماید، مخالفت می‌کند: «ملی به معنای صحیح آن، نه آنچه که رو به روی اسلام عرض اندام می‌کند» (امام خمینی (ره)، جلد ۲۱، پیشین: ۱۰۸).

به این ترتیب گفتمان مشروعه طلبی پس از مواجه شدن با فراز و نشیب‌های بسیار و پس از گذشت ۶۲ سال از طرح آن توسط شیخ فضل الله نوری، با رهبری امام خمینی (ره) مبارزه‌ای همه جانبه را با ایدئولوژی پهلوی - که خود را سمبل و تلفیقی از دو گفتمان باستان گرایی و غرب گرایی می‌دانست - شروع کرد و با بسیج «ملت ملمان» با شعارهای اسلامی و ملی و با روش‌های غیر خشونت آمیز ساختار سیاسی سلطنتی را متعرض کرد و ساختار سیاسی جدیدی را تحت عنوان «جمهوری اسلامی ایران» بنا نهاد که به نوعی هر کدام از لایه‌های سه گانه مذکور در یکی از کلمات ساختار جدید به چشم می‌خورد. «جمهوری» مفهومی برخاسته از تجدد، «اسلامی» بیان گر آموزه‌های مورد پذیرش هویت جدید و «ایران» سمبل استمرار هویت تاریخی مردم این سرزمین می‌باشد. اصول مختلف قانون اساسی نظام سیاسی جدید نیز کوشیده است که این سه لایه هویت بخش را در کنار هم به رسمیت بشناسد با این تفاوت که در آن محتوای هویت برخاسته از اسلام و قالب آن برگرفته از عصر جدید و اتکای آن به آرای یک یک ملت ملمان ایران است.

نتیجه گیری

تا قبل از پیدایش انقلاب مشروطه در ایران، هویت ایرانی از دو منبع باستانی و اسلامی تغذیه می‌کرد به گونه‌ای که ضمن داشتن فراز و فرودهایی، دو منبع مذکور به فکر طرد و نفی دیگری نبودند و حاملان هر یک، دیگری را تحمل می‌کردند و در اثر گذر زمان متمادی به دو عنصر جدا نشدنی از هویت ایرانی تبدیل شده بودند. با پیروزی انقلاب مشروطه، عنصر سومی وارد هویت ایرانی گردید. گرچه این عنصر در ابتدای امر با کمک یکی از دو عنصر موجود در هویت ایرانی بر ضد وضع موجود اقدام نمود ولی پس از استقرار مشروطه در نفی و طرد آن عنصر همگام خود، کوشید به گونه‌ای که حاصل این امر ظهور مجدد یک دیکتاتوری مستبد به اسم سلطنت پهلوی شد که انقلاب مشروطه در واقع برای فروپاشی چنین نظامی به وجود آمده بود. بنابراین نظام سیاسی پهلوی خود را سمبل تلفیق دو لایه باستان گرا و تجددگرا (غرب گرا) از هویت ایرانی تلقی کرد و مأموریت اصلی خود را

برخورد با مظاهر دینی و اسلامی تعریف نمود و آن را به مثابه غیریت و یک عنصر تحمیلی شایسته سرکوب و طرد دانست.

گفتمان و عنصر اسلامی هویت ایرانی با پیدا کردن رهبر شایسته خود بر ضد ایدئولوژی پهلوی شورید و آن را به مثابه هویتی غریزه، وارداتی و غیر مستقل نفی کرد و با جایگزین کردن یک نظام سیاسی جدید - پس از یک مبارزه طولانی - در صدد پی ریزی یک هویت مستقل از غرب و شرق گردیده است که در آن آموزه‌های اسلامی برخاسته از فرهنگ تشیع محتوای اصلی نظام جدید را تشکیل می‌دهد و از سوی دیگر قالب جمهوریت آن از گفتمان تجدد اخذ شده و با اتکای به آرای تک تک ملت ایران، استمرار «هویت جدید ایرانی» را هدف خود قرار داده است. سمبل هویت جدید ایرانی، استقلال آن از تمام نظام‌های شرقی و غربی می‌باشد که با اتکای به رأی اکثریت ملت ایران تحت رهبری «مجتهدان عادل مورد قبول مردم» یک نظام منحصر بفردی را در جهان امروز ارائه نموده است.

به این ترتیب گفتمانی از هویت ایرانی که از فردای انقلاب مشروطه با سرکوب، طرد و نفی مواجه شده بود، توانست پس از گذر از فراز و نشیب‌های بسیار و بازسازی فکری و ساختاری خود، در مبارزه‌ای فرهنگی و طولانی با همراه ساختن اکثریت ملت ایران، نظام سلطنتی را سرنگون ساخته، آن عنصر طرد شده را به‌عنوان مهمترین عنصر هویت بخش در عصر جدید مطرح نموده و بنا پشتیبانی اکثریت ملت از آن، آموزه‌های آن را نهادینه سازد و قانون اساسی جدید رابر مبنای اصول همان عنصر تدوین نماید.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- آدمیت، فریدون (بی تا). ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران: پیام.
- اشرف، احمد (۱۳۵۹). موانع تاریخی رشد سرمایه داری در ایران؛ دوره قاجاریه، تهران: زمینه.
- _____ (۱۳۷۳). «هویت ایرانی»، مجله گفتگو، شماره ۳، فروردین.
- برزگر، ابراهیم (۱۳۷۹). «صراط: ضابطه هویت در اندیشه وزری امام خمینی»، فصلنامه مطالعات ملی، سال دوم، شماره ۵، پاییز.

- بشیریه، حسین (۱۳۷۴). جامعه شناسی سیاسی، تهران: نشر نی.
- بهنام، جمشید (۱۳۷۵). ایرانیان و اندیشه تجدد، تهران: نشر فرزانه.
- توحید فام، محمد (۱۳۸۰). «معمای هویت»، فصلنامه نامه پژوهش، سال ششم، شماره ۲۲ و ۲۳، پاییز و زمستان.
- جمال زاده، ناصر (۱۳۷۷). «تنوع گفتمانی علمای شیعه در عصر مشروطیت»، قسمت دوم، فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)، ش ۸، زمستان.
- حسام، فرحناز (۱۳۸۱). دولت و نیروهای اجتماعی در عصر پهلوی اول، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- حسینیان، روح الله (۱۳۸۲). چهارده قرن تلاش شیعه برای ماندن و توسعه، چاپ سوم، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- خمینی، روح الله (۱۳۶۵). صحیفه نور، جلد ۱۱، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی.
- دریگی، بابک (۱۳۸۲). سازمان پرورش افکار، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- دهخدا، علی اکبر، لغت نامه دهخدا، جلد ۱۴.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۷۵). تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان، تهران: نشر قومس
- رهبری، مهدی (۱۳۸۰). «بحران هویت فرهنگی در ایران معاصر»، فصلنامه نامه پژوهش، سال ششم، شماره ۲۲ و ۲۳، پاییز و زمستان.
- شکوری، ابوالفضل (۱۳۷۱)، خط سوم در انقلاب مشروطیت ایران؛ زندگانی آخوند ملاقربانعلی زنجان‌ی معروف به حجة الاسلام از رهبران نهضت مشروعه، زنجان: اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- طباطبایی، محمدحسین (۱۳۴۱). «اجتهاد در اسلام و شیعه»، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- عنایت، حمید (۱۳۷۲). اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ سوم، تهران: انتشارات خوارزمی.
- فوزی توپسرکانی، یحیی (۱۳۸۴). امام خمینی و هویت ملی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- کسروی، احمد (۱۳۴۰). تاریخ مشروطه ایران، تهران: انتشارات امیرکبیر.

مرشدی‌زاده، علی (۱۳۸۰). «تحول و بحران در هویت فرهنگی ایران از دوره رضاشاه تا عصر جمهوری اسلامی»، فصلنامه‌نامه پژوهش، سال ششم، شماره ۲۲ و ۲۳، پاییز و زمستان.
معین، محمد، فرهنگ معین، جلد ۴.

